

فرستادن فریدون منوچهر را به جنگ تور و سلم

همانگه خبر با فریدون رسید
ز پهلو به هامون گذارد سپاه
که مرد جوان چون بود نیک پی
پلنگ از پس پشت و صیاد پیش
هژبر از بیابان به دام آورد
به فرجام روزی بپیچد تنش
که تفسیده آهن بتابیدمی
برون برد آنجا به بد روز هشت
سخن ها به دانش بدو گسترید
کی آید کسی پیش تو کینه خواه؟
به جان و تن خود خورد زینهار
ببندم که نگشایم از تن گره
برآرم به خورشید گرد سپاه
کجا جست یارند با من نبرد
ز پهلو به دشت اندر آورد روی
درفش همایون به هامون کشید
چو دریا بجوشید هامون و کوه
تو گفתי که خورشید شد لاجورد
همی کر شدی مردم تیز گوش
ز بانگ تبیره همی برگذشت
کشیده دو رویه رده ژنده پیل
به زر اندرون چند گونه گهر
چو سیصد همان از در کارزار
نبدشان جز از چشم ز آهن برون
ز تمیشه لشگر به هامون زدند
سواران جنگی چو سیصد هزار
برفتند با گرزهای گران
همه بسته بر کین ایرج میان
به چنگ اندرون تیغ های بنفش
برون آمد از بیشه نارون
بیاراست لشگر بر آن پهن دشت
ابر میمنه سام یل باقباد

سپه چون به نزدیک ایران کشید
بفرمود پس تا منوچهر شاه
یکی داستان زد جهان دیده کی
به دام آیدش ناسگالیده میش
شکیبایی و هوش و رای و خرد
و دیگر زبد مردم بدکنش
ببادافره آنکه شتابیدمی
چو لشگر منوچهر بر ساده دشت
فریدونش هنگام رفتن بدید
منوچهر گفت ای سرافراز شاه
مگر بد سگالد بدو روزگار
من اینک میان را به رومی زره
به کین جستن از دشت آوردگاه
از آن انجمن کس ندارم به مرد
بفرمود تا قارن رزم جوی
سراپرده ی شاه بیرون کشید
همی رفت لشگر گرو ها گروه
چنان تیره شد روز روشن ز گرد
ز کشور برآمد سراسر خروش
خروشیدن تازی اسپان ز دشت
ز لشگرگه پهلوان تادو میل
از آن، شصت بر پشتشان تخت زر
چو سیصد، بنه بر نهادند بار
همه زیر برگستوان اندرون
سراپرده شاه بیرون زدند
سپهدار چون قارن کینه دار
همه نامداران جوشن وران
دایران یکایک چو شیر ژیان
به پیش اندرون کاویانی درفش
منوچهر با قارن پیل تن
بیامد به پیش سپه برگذشت
چپ لشگرش را به گرشاسپ داد

رده برکشیده ز هر سو سپاه
همی تافت چون مه میان گروه
سپه کش چو قارن، مبارز چو سام
طلایه به پیش اندرون چون قباد
یکی لشگر آراسته چون عروس
به تور و به سلم آگهی تاختند
ز بیشه به هامون کشیدند صف
دو خونی همان با سپاهی گران
کشیدند لشگر به دشت نبرد
یکایک طلایه بیامد قباد
بدو گفت نزد منوچهر شو
اگر دختر آمد ز ایرج نژاد
بدو گفت آری گزارم پیام
ولیکن گر اندیشه گردد دراز
بدانی که کاریت هولست پیش
اگر بر شمادام و دد روز و شب
که از بیشه نارون تا به چین
درفشیدن تیغ های بنفش
بدر دل و مغزتان از نهیب
قباد آمد آنگه به نزدیک شاه
منوچهر خندید و گفت آنگهی
سپاس از جهاندار هر دو جهان
که داند که ایرج نیای منست
کنون گر به جنگ اندر آیم سر
به زور خداوند خورشید و ماه
که برهم زند چشم، زیر و زیر
بفرمود تا خوان بیاراستند

منوچهر با سرو در قلبگاه
نبود ایچ پیداز افراز کوه
سپه بر کشیده حسام از نیام
کمین ور چو گرد تلیمان نژاد
به شیران جنگی و آوای کوس
که ایرانیان جنگ را ساختند
ز خون جگر بر لب آورده کف
برفتند آگنده از کین سران
الانان دژ را پس پشت کرد
چو تور آگهی یافت آمد چو باد
بگوش که ای بی پدر شاه نو
ترا تیغ و گویال و جوشن که داد؟
بدین سان که گفתי و بر دی تو نام
خرد بادل تو نشیند به راز
بترسی از این خام گفتار خویش
همی گریدی نیستی بس عجب
سواران جنگ اند و مردان کین
چو بینید با کاویانی درفش
بلندی ندانید باز از نشیب
بگفت آنچه بشنید از آن رزم خواه
که چونین نگوید مگر ابلهی
شناسنده ی آشکار و نهان
فریدون فرخ گوی منست
شود آشکارا نژاد و گهر
که چندان نماتم ورا دستگاه
بریده به لشگر نمایمش سر
نشستن گه رود و می خواستند

سراپرده: پرده سرا، خیمه و خرگاه
سرو: نام شاه یمن
سگالیدن: اندیشه نمودن، اندیشیدن
طلایه: بخش پیشرو لشکر
قارن: پسر کاوه آهنگر
قباد: پسر کاوه و برادر قارن
کجا: که
کس را به مرد داشتن: کسی را مرد یا
انسان دانستن
کمین ور: فرمانده کمین
کی: پادشاه
گذاردن: گذرانیدن، بردن
گرشاسب: پسر زاب، از پادشاهان پیشدادی
گروها گروه: فوج فوج، دسته دسته
گوا: گواه
گوپال: کوپال، عمود، گرز آهنین
میل: مقیاس مسافت باندازه ۱/۳ فرسنگ
میمنه: بال راست لشکر
نارون: نام بیشه ای نزدیک به بیشه تمیشه
ناسگالیده: نیندیشیده، بدون رنج
نماتم ورا دستگاه: به او مجال نخواهم داد
نهیب: هیبت و ترس
نیام: غلاف شمشیر
نیک پی: خوش قدم، با سعادت
هامون: دشت
هژبر: هزبر، شیر
یارستن: توانستن

آکنده: آکنده، پر، انباشته
آوردگاه: میدان نبرد
الانان: الان، آران، نام ولایتی از ترکستان
الانان دژ: قلعه ای است در توران
بادآفره: بازخواست، پاداش، عقوبت
برساختن: آماده کردن
برگستوان: پوشش اسب در جنگ
بنه بر نهادن: بار کردن
بی پدر: یک نوع ناسزا گفتن میباشد
پس پشت کردن: پشت سر گذاشتن، عبور کردن
پهلو: شهر
پیچیدن: رنج و عذاب دیدن، جزا یافتن
تابیدن: تحمل کردن
تازی اسپان: اسپان تازی، اسپان برگزیده
و نجیب و اصیل
تافتن: درخشیدن
تبیره: دهل، طبل و کوس
تفسیده: تافته، افروخته
تلیمان: نام یک پهلوان ایرانی
تمیشه: نام بیشه ای در نواحی شهر آمل
تیغ بنفش: تیغ جوهردار، تیغ آبدار و بران
جوشن ور: جوشن پوش، پهلوان
حسام: شمشیر
خام: ناپخته، ناسنجده، بیهوده
خونی: سفاک، قاتل
داستان زدن: مثل زدن، نادره و حکمت گفتن
درفشیدن: درخشیدن
رده کشیدن: صف کشیدن
رود: نوعی از سازهای زهی
زینهار خوردن: پیمان شکستن، خیانت کردن
ژنده پیل: فیل عظیم و بزرگ
سام: پسر نریمان پدر زال و جد رستم
سپه کش: سر لشکر
سخن گستردن: بیان کردن به شرح و بسط

مأخذ

۱. شاهنامه فردوسی (از روی نسخه مسکو)، نشر محمد، تهران، ایران، چاپ دوم، ۱۳۷۸
شابک (ISBN): ۵-۳۵-۵۵۶۶-۹۶۴
۲. شاهنامه (جلد اول) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۲
شابک (ISBN): ۰-۴۷۱۴-۰۳-۹۶۴
۳. لغت نامه دهخدا (CD)، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران
شابک (ISBN): ۹-۶۰۱۰-۴۳-۰۹۵
۴. فرهنگ فارسی عمید، موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ایران، ۱۳۸۱
شابک (ISBN): ۷-۰۱۳۱-۰۰-۹۶۴
۵. فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه، داریوش شامبیاتی، نشر آران، چاپ اول، ۱۳۷۵
۶. شاهنامه فردوسی (CD)، نشر کانون انفورماتیک، تهران، ایران،
<http://www.kanoon.net>
۷. <http://www.farhangiran.com>
۸. <http://shahnameh.com>